أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد، در درس دهم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی هستیم. در گذشته و در دروس سابقه در باره ای غزوه ای بدر و در باره ای آثار غزوه ای بزرگ بدر در جزیره ای عربی صحبت نمودیم. و موقف قریش و موقف مدینه ای منوره و موقف اعراب را ذکر نمودیم. و در عکس العمل یهود داخل مدینه ای منوره در برابر این انتصار بزرگ، غزوه ای بدر کبری توقف نمودیم. طوریکه می دانید در داخل مدینه ای منوره سه قبائل یهود بودند. قبیله ای بنی قَینُقاع، قبیله ای بنی نضیر و قبیله ای بنی قُرَیظه. و در شمال مدینه ای منوره تجمع بزرگی از یهود بود و آن تجمع خیبر بود. رسول الله (ص) با یهود معاهده عقد نموده بودند. و طوریکه قبلاً گفتیم، یهود مراراً و تکراراً کوشش کردند که با این معاهده خلاف ورزی کنند. و پیمان را نقض کنند. و بسیار زیاد بدگوئی می کردند. نه تنها در باره ای صحابه، و نه تنها در باره ای رسول الله (ص). بلکه در باره ای رب العالمین سبحانه و تعالی. و با این کلمات بسیار پیشرفت نمودند. لاکن رسول الله (ص) صبر اختیار می نمودند، و بقدر توانائی اعصاب صحابه را تحکیم می بخشیدند، و آنها را از برخورد با یهود مانع می شدند. بخاطریکه وضع در داخل مدینه ای منوره غیر مستقر بود. حالا رسول الله (ص) بعد از انتصار بزرگ بالای قریش به مدینه ای منوره عودت نمودند، و سر شان با عزت و قوت و توانائی بلند بود.

غزوه ابنی قَینُقاع

لاکن عکس العمل یهود سبحان الله عجیب بود. رسول الله (ص) همینکه به مدینه ای منوره داخل شدند، یهود بنی قینقاع را جمع نمودند، و آنها را از عاقبت طغیان و مخالفت مداوم که بر آن بودند در حذر نمودند. و برایشان گفتند " یا معشر یهود، أسلِموا قبلَ أن یُصیبَکُم ما أصابَ قُریشاً ". او مردم یهود، اسلام بیآورید قبل از اینکه به مصیبتی گرفتار شوید که قریش به آن مصاب شدند. و طبعاً آنها را به اسلام آوردن و ایمان آوردن مجبور نمی ساختند، لاکن برایشان می گفتند که وقتیکه قریش بر ضد امر الله عز و جل ظاهر شدند، الله عز و جل آنها را ذلیل ساخت. و علایم و ظواهر آن نزد یهود وجود داشت. آنها بصورت مداوم مخالفت می کردند، و با انبیاء و با رب العالمین سبحانه و تعالی بی ادبی می کردند، پس عکس العمل بنی قینقاع بسیار عنیف (یعنی خشن) بود. گفتند:

"یا محمد، (ص)، لا یَغُرَّنَّكَ عن نفسِكَ أَنَكَ قاتَلتَ نفراً مِن القریش، کانوا أغماراً لا یعرفون القتال، إنك لو قاتلتَنا، لَعرفتَ أن نحن الناس، و أنك لم تلقی مثلَنا.

او محمد، (ص)، اینکه با چند نفری از قریش جنگ کردی ترا مغرور نسازد، بی تجربه بودند، نمی دانستند که چطور جنگ کنند. تو اگر همرای ما جنگ کنی، خواهی دانست که ما مردمی هستیم که تو با مثل ما رو برو نشده ای. سبحان الله؛ پس این اعلان صریح و تهدید صریح بود از طرف یهود برای جنگ ضد رسول الله و ضد مؤمنین. و ما قبل از این معاهده را دیدیم که جنگ را بین دو طائفه اجازه نمی دهد. بلکه این را از وظیفه ای یهود قرار می دهد تا در مقابل هر کسی که با مدینه ای منوره در جنگ می شود، قریش باشد یا غیر آنها، با مسلمانان کمك نمایند. لاکن حالا آغاز جدائی بزرگ در داخل مدینه ای منوره بمیان آمده است. و میگویند که آنها برای جنگ همرای رسول الله (ص) آماده هستند. و ایشان را تهدید می کنند و وعده می دهند. تمام این همه، تکذیب مداوم شان را و ادعای شان را در طول دو سال گذشته، که آیات الله عز و جل و کلام حبیب (ص) باطل است

تحکیم می بخشد. وقتیکه یهود این کلام را گفتند، الله عز و جل آیات مبین را نازل فرمود که علاقه را بین یهود و مسلمانان در مرحله ای آینده واضح می سازد.

فرمود سبحانه و تعالی: قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (این آیات در باره ای بنی قَینقاع نازل شد) قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا (یعنی به بنی قینقاع می گوید که از آنچه که به قریش اتفاق افتاد پند بگیرید) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ.

بگو کافران را مغلوب خواهید شد و بر انگیخته خواهید شد بسوی دوزخ و بد جایگاه است. بتحقیق هست شما را نشانه در آن دو قوم که بهم آمدند یک گروه جنگ می کرد در راه خدا و گروه دیگر کافر بودند می دیدند آن کافران مسلمانان را دو برابر خویش بدیدهٔ چشم و خدا قوت می دهد به نصرت خود هر که را خواهد هر آئینه در این واقعه پندی هست خداوندان بصیرت را (آل عمران: ۱۲- ۱۳)

لاکن طبعاً بصیرت یهود تماماً آغشته و آلوده بود. پس در این آیات نه تفقه کردند و نه آنرا مهم دانستند. پس این بود موقف بین یهود و بین مسلمین. موقف در این حد توقف نکرد. موقف بالا تر رفت. واقعه ای شد، که زن مسلمانی به بازار بنی قَینُقاع رفت، و نزد یکی از زرگران یهود برای خرید و فروش نشست، پس از او خواستند تا حجاب را از روی خود بردارد. (یعنی تاجر یهودی و دیگر یهودانی که با او بود کوشش کردند تا او را قانع بسازند تا حجاب خود را از روی خود بردارد) آن زن طبعاً نپذیرفت. یکی از یهودان از عقب اش آمد و گوشه ای دامن اش را در پشت اش گرِه زد، در حالیکه زن از این کار خبر نشد. وقتیکه بلند شد عورت اش نمایان شد و یهودان خندیدند. پس زن فریاد زد، و مرد مسلمانی آمد و یهودی را که این کار را کرده بود قتل کرد.

پس یهود بنو قینقاع بر مسلمان جمع شدند و او را قتل کردند. و آن یك فاجعه بود. آن شروع بحران بزرگی بود در داخل مدینه ای منوره. قبیله ای بنی قینقاع برای قتل یك مسلمان جمع شدند بعد از اینکه جریمه ای کشف عورت زن مسلمانی را مرتکب شدند.

موضوع به رسول الله (ص) رسید. همین که موضوع بایشان رسید، صحابه رضی الله عنهم را جمع نمودند، و لشکر را مجهز نمودند، و فوراً بسوی حصون (یعنی قلعه های) بنی قینقاع رفتند. و حصون را محاصره نمودند، و در داخل آن بنو قینقاع بودند، و رسول الله (ص) به استکمال حصار اصرار ورزیدند تا که یهود به امر ایشان (ص) پائین بیآیند. توجه کنید که رسول الله (ص) لشکر کاملی را بخاطر کشف عورت یك زن مسلمان تحرك دادند. و طبعاً حالا می بینیم که نه تنها عورت زنان مسلمان در هر گوشه و مکان عالم مکشوف می شود، بلکه به حرمات شان به درجه ای قتل تجاوز می شود، و حمله می شود، به درجه ایکه از ذکر آن شرم انسان می آید. این کار صورت می گیرد و لشکر های مسلمانان هیچ تحرکی نشان نمی دهند. رسول الله (ص) لشکر کاملی را بخاطر کشف عورت یك زن مسلمان تحرك دادند. بخاطر عزت دولت اسلامی و کرامت دولت اسلامی.

این کرامت توسط یك عمل فاجرانه ای یهود تحت نوعی از امتحان آمد. و رسول الله (ص) موضوع را به منتهای جدیت گرفتند، و به احتمال اینکه در نتیجه ای جنگ بین شان و بین بنی قینقاع خون ریزی صورت بگیرد، به حصار بنی قینقاع رفتند. و طوریکه می دانید بنو قینقاع دارای سلاح و قلعه ها و زور شدید در جنگ هستند. لاکن با وجود آن رسول (ص) می دیدند که در برابر حفظ کرامت دولت اسلامی این همه قیمت بسیطی است. و حصار اتمام یافت، و محاصره در روز شنبه نصف شوال سنه ای دوم هجری صورت گرفت. یعنی کمتر از یکماه بعد از غزوه ای بدر، سبحان الله. محاصره ای بنو قینقاع دو هفته ای کامل ادامه پیدا کرد. تا وقتیکه هلال ماه ذي القِعده ظاهر شد. و الله عز و جل رُعب (یعنی ترس) را در قلوب یهود انداخت. پس به حکم رسول (ص) پائین شدند.

و حکم رسول (ص) در آنوقت بخاطر آن مخالفت شنیع و شرم باری که آنرا انجام داده بودند، قتل یهود بود. نه تنها بخاطر کشف عورت زن مسلمان، و نه بخاطر قتل مرد مسلمان، لاکن این تراکمات بسیار زیاد طویلی بود. از روز اولی که به مدینه ای منوره داخل شدند یهود در مخالفات مداوم بودند. و الله و رسول کریم اش (ص) را علناً دشنام می دادند. و اصحاب شان را دشنام می دادند، و در بین مسلمانان فتنه ها را براه می انداختند، و این و آن را می کردند. پس لازم بود در آن برای رسول (ص) وقفه ای می بود.

این کلام برای ما در باره ای واقعی بودن منهج اسلام معرفت می دهد. واقعیت منهج اسلام ، به این معنی که رسول (ص) دیدند که قدرت مسلمانان اجازه ای جواب دادن قدرت یهود را دارد. پس برای محاصره و جنگ یهود آمدند (ص). اگر این موقف را با موقف سابق که در دوره ای مکه گذشت مقایسه کنیم، و آن قتل سُمَیه مادر عَمّار بن یاسر بود رضی الله عنهم اجمعین. وقتیکه سُمَیه به قتل رسید رسول الله (ص) به این گفته اکتفاء نمودند " صبراً آلَ یاسِرٍ فَإنَ مَوعِدکُم الجَنّة" صبر کنید او خانواده ای یاسر که وعدگاه تان جنت اس. و لشکر اسلام یا مجموعه ای از جوانان مسلمان را که در دوره ای مکه موجود بودند، برای جنگ با ابی جهل بتحرك نآوردند. بخاطریکه می دانستند که قدرت اسلامی در آنوقت اجازه ای آنرا نمی داد.

در اینوقت به جنگ اجازه داده شده است، بلکه بالای مسلمانان فرض شده است، و قدرت مسلمانان اجازه ای آنرا می دهد. پس رسول الله (ص) این تصمیم را اختیار نمودند. پس اگر بخواهیم در علاقه و ارتباط ما با مشرکین یا با یهود یا با دشمنان امت بصفت عام از رسول الله (ص) پیروی کنیم، باید ظروف و شرایطی را که در آن تصمیم گرفتند خوب تدریس و مطالعه کنیم، هر تصمیمی که باشد.

یهود بر حکم رسول (ص) پائین آمدند، و از حصون خود خارج شدند. و تصمیم قتل بنی قینقاع بود. اینجا عبدالله بن أُبی ابن سلول آمد. عبدالله بن أُبَی بن سلول تنها چند روز قبل مسلمان شده بود. یعنی اسلام اش یك ماه کامل طول نکشیده بود. بعد از غزوه ای بدر مسلمان شد. آمد در حالیکه او هم پیمان بنی قینقاع بود. پس از رسول الله (ص) طلب نمود تا همرای بنو قینقاع تحسین کنند. ولی رسول الله (ص) آنرا نپذیرفتند. بخاطریکه جریمه ای عسکری بزرگ و فتنه ای بزرگ در مدینه ای منوره اتفاق افتاده بود، و رسول الله (ص) تصمیم گرفته بودند.

پس بن أُبَی این طلب را یکبار، دو بار و سه بار تکرار کرد، و بعداً دست خود را در جیب زره رسول الله (ص) داخل کرد، زرهی که رسول الله (ص) آنرا در اثنای جنگ به تن می کردند. و رسول الله (ص) گفتند"أرسِلني" یعنی رها کن. و بسیار قهر شدند (ص) و برایش گفتند" وَیحَكَ أرسلني" لاکن منافق عبدالله بن أبَي بر محکم گرفتن رسول الله (ص) اصرار کرد، و گفت:

لا واللهِ لا أُرسِلُكَ حتىٰ تُحسِنَ فِي موالي. أربَعُ مِئَة حاسِر، و ثلاثُ مِئَة دارِع، قَد منَعُوني مِن الأحمَرِ و الأَسوَدِ، و تَحصُدُهُم فِي غداةِ الواحدة؟ إني واللهِ إمريٌ أخشى الّدوائر.

نه واللهِ رها نمی کنم تا که بادوستان ام رفتار خوب نکنی، چهار صد نفر بدون زره، و سه صد نفر زرهدار، از سیاه و سفید مرا منع کرده اند، در یک صبح واحد آنها را می کشی؟ من والله شخصی هستم که از دوائر یعنی (عواقب و مصائب) آن خوف دارم. این چنین به صراحت. عبدالله بن أُبي، هم پیمان بنی قینقاع بود طوریکه گفتیم. در بني قینقاع لشکری است که هفت صد نفر تعداد آن است. چهار صد نفر آن حاسر؟ هستند، و سه صد نفر دارِع، یعنی چهار صد نفر شان بدون زره، و سه صد نفر شان دارای زره جنگی. این هفت صد نفر طوریکه عبدالله بن أُبَي می گوید، مرا از سرخ و سیاه منع کرده اند. یعنی برای مساعدت عبدالله بن أُبَی زعیم خَزرج این قدرت عسکری رئیسی بود قبل

از اینکه رسول الله (ص) برسند، و او را از سرخ و سیاه، یعنی از همه ای مردم حمایت می کرد. و رسول الله (ص) تصمیم گرفتند که همه ایشان را در لحظه ای واحدی قتل کنند.

پس می گوید من والله مردی هستم که از دوائر خوف دارم. یعنی بعد از آن نوبت مدینه میرسد هیچکسی نخواهد بود که از من حمایت کند. طبعاً نه در باره ای رسول الله (ص) فکر می کند، و نه در باره ای لشکر اسلام و نه به انتمای خود (یعنی تعلق داشتن خود) با مسلمانان فکر می کند. تمام تفکر اش در باره ای عقاید جاهلیت اش بود که در گذشته بر آن بود. پس عِلاقات اش با یهود محکم تر بود نسبت به علاقات اش با رسول (ص). و با آنهم رسول الله او را معذور می دانستند. بخاطریکه اسلام او جدید بود. جز از چند روز قبل مسلمان نشده بود. پس رسول الله (ص) در اسلام آوردن اش امید وار بودند. و خصوصاً بخاطریکه مجموعه ای زیادی از مردمان در عقب اش بود. پس در آن موقف با او رویه ای خوب کردند (ص). و قبول نمودند که آنها را به فدیه رها نمایند. تنها بالایش شرط گذاشتند تا مدینه ای منوره را بکلی ترك بگویند. بلی آنها را قتل نخواهند کرد، لاکن باید از مدینه ای منوره خارج شوند.

و یهود آنرا قبول کردند و از مدینه ای منوره خارج شدند و به منطقه ای بنام أَضرَعَات او اذراعات؟ در شام رفتند، و گفته می شود که بعد از دوره ای مختصری در آنجا هلاك شدند. و با آن قصه ای بنو قیتقاع در مدینه ای منوره انتها یافت. لاکن طبعاً برای ما در این قصه بعض ملامِح (یعنی خصوصیات) ظاهر شد.

اولاً رسول (ص) نمی توانستند این کار جدی و مهم را با یهود کنند، الا بعد از اینکه در قدرت لشکر و اقتصاد و دولت اسلامی اطمئنان پیدا کردند. حالا بازار اسلامی موجود بود و قوی بود و در داخل مدینه ای منوره حضور داشت. می دانید که تمام تجارت در بازار بنی قینقاع بود. تصور کنید که اگر تجارت بطور کامل بر بنی قینقاع اعتماد می کرد، و بعداً آنها به شام می رفتند.

حال مدینه ای منوره چطور می بود؟ رسول الله (ص) از روز اولی که به مدینه ای منوره آمدند، خود را از این امر در أمن نمودند و بازار اسلامی را بوجود آوردند. آب به عوض ملکیت یهود ملکیت مسلمانان بود. و در باره ای چاه رومه در دروس اول عهد مدنی صحبت نمودیم. لشکر مسلمان لشکر تماماً معتمد بر افراد خود بود. به اعاشه کننده ای خارجی معتمد نبود، به مساعدات خارج از مدینه ای منوره معتمد نبود. معتمد به مهاجرین و انصار بود. مثل عبدالله بن أُبَی نبودند که در حمایت اش بالای یهود معتمد بود. پس بخاطر همین وضع رسول الله (ص) توانستند تصمیم جنگ را به سهولت بگیرند.

چیز دیگر و مهم هم در باره ای غزوه ای بنی قَینُقاع که باید بر آن وقفه نمائیم این است، که رسول الله (ص) مطلقاً نمی خواستند با یهود ملایمت و آسانگیری نمایند، بعد از آن عملی را که با زن مسلمان و مرد مسلمانی که به قتل رسید انجام دادند. طبعاً آن طوریکه قبلاً گفتیم مخالفت صریح تعبیر می شد بر معاهده ایکه بین ایشان و بین یهود صورت گرفته بود. اگر به مخالفت یهود در معاهده یکبار و دو بار و سه بار یا بیشتر سکوت می کردند (ص)، یهود بعد از آن تجاوزات خود را بیشتر می نمودند. و به مرحله ای دیگری از استهزاء علیه دولت اسلامی و کرامت امت اسلامی داخل می شدند. و هرگاهی که ما در مسائل جدید با یهود سهل گیری نمائیم، چیز های بیشتر و بیشتر و بیشتر را انجام می دهند. و حدود یهود نهایت ندارد.

و ما این کلام را در یهود دیدیم، چه در سابق و چه دیر تر و تا روز قیامت آنرا از یهود خواهیم دید. بخاطریکه این طبیعتی از طبایع یهود است. دیدیم مثلاً در عصر جدید، وقتیکه یهود قوانین اسلامی را خلاف کردند و به فلسطین هجرت کردند در حالیکه هجرت کردن به فلسطین برایشان ممنوع بود و مسلمانان سکوت اختیار کردند، چه اتفاق افتاد؟ یهود اقتصاد فلسطین را بطور کامل در داخل فلسطین تصرف کردند و همچنان مسلمانان سکوت نمودند. یهود سلاح خفیف را در داخل فلسطین

استفاده نمودند، مسلمانان سکوت کردند. یهود سلاح ثقیل را در داخل فلسطین استفاده کردند، همچنان مسلمانان سکوت کردند. ملل متحد قرار تقسیم کردن آن را گرفت، تقسیم فلسطین بین یهود و مسلمانان را، باز هم سکوت کردند.اسرائیل بمیان آمد، در سال چهل و هشت، و جنگ نزده پنجاه و شش، جنگ نزده شصت و هفت، و جنگ هشتاد و دو در لبنان، و اینچنین، هر باری که سکوت کنیم، یهود پلان اش بزرگتر می شود. طالب عودت به تقسیم حدود بودیم، بعداً طلب عودت به حدود شصت و هفت را کردیم، بعد از آن طلب عودت به حدود انتفاضه را کردیم، و حالا یهود دیوار بنا می کنند، و از ایشان طلب عودت کردن به حدود دیوار ها را خواهیم کرد.

طبعاً این همه سهل گیری ها بود که به حدی کشانیده شد که حالا آنرا می بینیم. رسول الله (ص) تصمیم قاطع و سریع و واضح گرفتند. و تمام این فاجعات را با محاصره نمودن بنی قَینُقاع، و با جزأ دادن بنی قینقاع به طریقی که دو سال قبل بین ایشان و بین یهود در معاهده شرع شده بود، جلو گیری نمودند. پس این وضع قاطعانه ای بود که آنرا از رسول (ص) آموختیم.

رمز سومی را که از رموز غزوه ای بنو قینقاع می بینیم که بسیار زیاد مهم است، قوت علاقه بین یهود و بین منافقین مسلمانان بود. منافقان اسمایشان اسلامی بود، صفات شان اسلامی بود، و شکل شان اسلامی بود. لاکن با یهود با منتهای ذوق و قوت تعامل می کردند. بخاطریکه در باطن شان کفر بود و در ظاهر خود را مسلمان نشان می دادند. از این علاقه یهود در روز های رسول الله (ص) استفاده کردند، و از آن بعد از حیات رسول الله (ص) استفاده کردند، و تا زمان ما حالا و تا به روز قیامت استفاده خواهند کرد. بین یهود و بین منافقین ارتباط محکم و متأکد است. و این کلام را رب ما سبحانه و تعالی در کتاب خود به تعبیر بسیار عجیب و بسیار واضح فرموده است. فرمود سبحانه و تعالی: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ (توجه کنید) يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. آیا

ندیدی بسوی آنانکه منافق شدند میگویند (توجه کنید) میگویند آن خود را که کافر اند از اهل کتاب اگر جلاوطن کرده شود شما را البته بیرون شویم نیز همراه شما و فرمان قبول نکنیم در مقدمهٔ شما هیچکس را هرگز و اگر جنگ کرده شود با شما البته نصرت دهیم شما را و خدا گواهی می دهد که ایشانند درغگویان (الحشر: ۱۱).

پس الله عز و جل منافقین را کسی از اهل الکتاب قرار داده است که کافر شده اند. پس این امر در کتاب رب العالمین سبحانه و تعالی واضح است، و در مراحل سیرت نبوی واضح است طوریکه می بینیم. پس این موقف رسول الله (ص) بود در برابر بنی قینقاع.

قتل کعب بن الأشرف

شبیه این موقف در همان دوره همچنان چیزی بود که رسول الله (ص) آنرا با مردی از یهود از بنو النضیر انجام دادند. موقف را با قبیله ای کاملی دیدیم، قبیله ای بنو قینقاع. لاکن یکی از افراد یهود از بنی النضیر جنگ شدیدی را بر ضد مسلمانان به راه انداخته بود. همه ای قبیله ای بنو النضیر نه، بلکه یکنفر از ایشان که اسم اش کعب بن الأشرف بود، و او از رهبران و زعمای بنو النضیر بود. آن مرد الله عز و جل را و رسول کریم اش (ص) را به صراحت دشنام می داد، و شعر می گفت، و در اشعار خود بر صحابه کنایه و تمسخر می کرد. و با اینکار اکتفاء نکرد، و لاکن رفت تا قبائل را بر ضد دولت اسلامی تحریك کند. با اینکار اکتفاء نکرد بلکه به مکه ای مکرمه رفت و قریش را به ضد مسلمانان تحریك کرد و قتل شدن مشرکین در جنگ بدر را برایشان تذکر می داد. بلکه کاری را کرد که شدید تر و منکر تر بود. می دانید که آنها یهود هستند، و می دانند که رسول الله (ص) از سوی رب العالمین فرستاده شده اند. قریشی ها از او پرسیدند آیا دین ما برایت محبوب تر است یا دین محمد و اصحاب اش، و راه کدام یك از دو گروه ها با هدایت تر است؟ پس آن کافر گفت: راه شما با هدایت تر است. تخیل کنید! و در این باره نازل فرمود عز و جل: {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ

الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً} آیا ندیدی بسوی کسانیکه بهره از کتاب داده شدند ایمان می آورند به بت و معبود باطل و می گویند در حق مشرکان که ایشان راه یابنده تر اند از مسلمانان [النساء: ٥١]. طبعاً این کلام قریش را به جنگ تشویق نمود. با کردن تمام این کار ها اکتفاء نکرد. نه، در اموری دست زد که بصفت عام حتی از فطرت عرب و از ادب عرب هم خارج بود، چه در اسلام بودند و چه در جاهلیت.

شروع کرد به فحش گفتن در اشعار خود در باره ای زنان صحابه رضی الله عنهم اجمعین. پس حالا کعب بن اشرف چندین جرایم بزرگ را مرتکب شده است. دشنام دادن به الله عز و جل، و دشنام دادن به رسول کریم اش (ص)، کنایه و تمسخر به صحابه در اشعار خود، و فحش گفتن به صحابیات، و تحریك قریش بر انتقام گرفتن مقتولین شان در جنگ بدر. و طبعاً این مخالفت صریح معاهده بین شان و بین رسول الله (ص) است. بخاطریکه در نصوص معاهده بود که، ألا تُجار قریش ولا تُنصَر علی المسلمین، با قریش مجاورت نکنند و بر ضد مسلمانان آنها را کمك نکنند. تمام این چیز ها رسول الله (ص) را وادار نمود تا در منتهای حسم و قاطعیت تصمیم قتل نمودن کعب بن الأشرف را بگیرند. پس گفتند (ص): مَنْ لِي بِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ؛ فَإِنَّهُ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ برای کعب بن الاشرف که برای من می باشد، که او الله رسول اش را آزار داده است؟ پس محمد بن مَسلمه (رض) و عَبّاد بن بِشر (رض) و ابو نائلة (رض) و الحارث بن أوس بلند شدند. و آنها مجموعه ای از أوس بودند رضی الله عنهم اجمعین. و به انجام دادن این امر تصمیم گرفتند. و واقعاً این سریه خارج شد و بسوی کعب بن الأشرف رفت. و به طریقه ای، یعنی که در آن تفصیل موجود است که مجال ذکر آن در اینجا نیست، توانستند کعب بن الأشرف را با حیله ای از حِصن یا قلعه اش خارج کنند و قتل اش را به انجام برسانند طوریکه رسول الله (ص) به آن امر نموده بودند. و با آن دولت اسلامی از یکی از دشمنان آن کعب بن الأشرف خلاصی یافت.

اینجا بر این موقف دو تعلیق یا تبصره موجود است. تعلیق اول اینکه رسول الله (ص) تنها خود کعب بن الأشرف را بدون قبیله اش به قتل رسانیدند. در حالیکه در بنو قینقاع قبیله را بطور کامل آن خارج نمودند و قتیکه عهد خود را خلاف ورزیدند. اینجا اولاً فرق بین دو موقف این است که قبیله ای بنی قینقاع در دشمنی بحیث یك قبیله تُجاهِر کردند (یعنی جهراً و بطور آشکار) دشمنی خود را ظاهر می کردند. موقف بعد از بدر واضح بود. و برخورد شان با رسول الله (ص) علنی بود. در حالیکه قبیله ای بنی النضیر تا به این لحظه دشمنی خود را جهر نکردند. بلکه بر عکس، بعد از قتل کعب بن الأشرف نزد رسول الله (ص) آمدند و بر عهد اقرار نمودند و مدت آن را طویل ساختند.

پس فرق بین دو قبیله این بود که یك قبیله بطور کامل دشمنی می کردند، و در قبیله ای دیگر تنها یك نفر قبیله دشمنی می کرد. تعلیق دوم در باره ای بنو قینقاع و کعب بن الأشرف این است که اندازه ای انحراف جنسی یهود برای ما ظاهر و واضح شد. اندازه ای تحریك غرائز و استخدام آن برای فساد در روی زمین. در قصه ای زن مسلمان، اولاً کوشش کردند تا چهره اش را نمایان کنند. بعداً عورت اش را نمایان کردند. و در قصه ای کعب بن الأشرف، همان حکایت، با کلمات فحش آمیز و با کلامی که برای انسان صاحب فطرت سلیم راست نمی آید، شروع کرد به سخن زدن در باره ای زنان صحابه رضی الله عنهن اجمعین. پس این طریقه ای از طرق یهود بود. این طریق را در زمان رسول الله استخدام نمودند، و قبل از رسول الله (ص)، و بعد از آن.

زنا در بین شان رواج بود، به اندازه ایکه رسول الله (ص) گفتند: أولُ فتنةِ بني إسرائيل كانت في النِّساء. اولین فتنه ای بني اسرائیل در زنان بود. و این در تاریخ شان یک چیز بسیار عام است. و تا امروز سبحان الله! اکثر وسایل اعلام یا رسانه ها، و سینما، و مواقع برهنگی، برنامه های فلم های شهوت انگیز، تمام این چیز ها به یهود ارتباط دارد. بیشتر از پنجاه در صد وسایل اعلام در جهان در ملکیت یهود است. و بیشتر از هشتاد یا نود در صد اعلاناتی که در خلال این وسایل یا برنامه

ها یا فلم ها پیشکش می شود، بر اساس تحریك نمودن غرائز جنسی و نمایش دادن زنان می باشد. و طبعاً مسلمانان به این نقطه خوب توجه کنند. پس این بود موقف رسول الله (ص) در برابر بنی قینقاع و کعب بن الأشرف.

می توانیم بگوئیم که وضع در داخل مدینه ای منوره بطور نِسبی استقرار یافته بود. رسول الله (ص) در داخل مدینه ای منوره قدرت بسیار بزرگی شدند. اکثر مردم در داخل مدینه ای منوره اسلام خود را اعلان کردند. بلی منافقان در بین شان هستند، لاکن کسیکه بر مدینه بطور کامل و تام حکم می کند، رسول (ص) هستند. یهود طبعاً بعد از موقف قاطعانه ای که با بنو قینقاع صورت گرفت بسیار ترسیدند. و بنو النضیر و بنو قُرَیظه منتظر فرصت کمین گرفتن برای مسلمانان شدند.

ابن کثیر: السیرة النبویة، تحقیق مصطفی عبد الواحد، دار المعرفة، بیروت، ۱۹۷۱م، ۱۱/۳، ۱۲

رواه مسلم (۲۷۴۲) ترقیم عبد الباقي، وأحمد (۱۱۱۸۵) طبعة مؤسسة قرطبة، وصححه الألباني في السلسلة [۲] الصحیحة برقم (۹۱).

آمادگی گرفتن قریش برای جنگ أُحُد

خوب، موقف با قریش چگونه است؟ فکر کنید، در درس گذشته گفتیم که قریش در موقف بسیار خرابی بودند. بحران اقتصادی بزرگ دارند، راه تجارت شان به شام قطع شد. ، با اهانت کرامت شان و ضایع شدن هیبت شان در جزیره ای عربی بعد از شکست تلخ بدست مسلمانان بحران سیاسی بزرگ دارند، و خصوصاً در حالیکه کفار چندین برابر لشکر اسلامی بودند. بحران اجتماعی دارند. برای اینکه هفتاد نفر از اشراف شان به قتل رسیدند، هر کسی از خانواده های این اشراف می خواهد انتقام پدر خود یا کاکای خود یا مامای خود یا این و آن از اقارب خود را بگیرد. و در آخر بحران دینی هم دارند، بخاطریکه رب ما سبحانه و تعالی فرمود که جنگ بین کفار و بین مسلمانان، بین

دشمنان امت و بین اهل ایمان مداوم خواهد بود، تا زمانیکه اهل ایمان بر دین خود باشند. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرمود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ (تا چه کنند؟) لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، هر آئینه کافران خرج می گنند اموال خود را (تا چه کنند؟) تا باز دارند مردمان را از راه خدا (الأنفال :۳٦) پس حدف واضح دارند. و رسول الله (ص) حالا اسلام را در مدینه و اطراف آن منتشر ساخته اند، و در نتیجه این درجه ای جوش و خروش را در داخل مکه ای مکرمه بلند برد. چه کردند؟

اساس لشکر مکی در معرکه

بیآئید ببینیم که قریشی ها با رسول الله (ص) و با مسلمانان در مدینه ای منوره چه خواهند کرد. قبلاً گفتیم، که کفار تصرف قافله ای ابی صفیان را که در بدر نجات یافت برای تجهیز نمودن لشکر به جنگ مسلمانان وقف کردند. قیمت این قافله به قدر پنجاه هزار دینار طلائی بود. کمیت بزرگی از پول بود. و با آنهم تمام این پول به خرج داده شد لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، تا باز دارند مردمان را از راه خدا. و قریش شروع کردند نه تنها به مجهز نمودن لشکر در داخل مکه، بلکه قبائل اطراف را هم برای مساعدت و معاونت قریش جمع نمودند. و براستی لشکر بزرگی را تکوین دادند. اساس لشکر مکی در این معرکه سه هزار عسکر بود. فکر کنید که در بدر هزار عسکر بود. اینجا سه هزار است. و تمام زعمای مکه در رأس لشکر مکی خارج شدند. و در رأس همه ای شان ابو سفیان بود. و بزرگترین مساعدت کنندگان در این جنگ همرایش صفوان بن أُمیه، عِکرمه بن ابی جهل و خالد بن الولید بودند. این بود قدرت بشری ایکه آنرا تجهیز نموده بودند. طبعاً قوت بزرگ بود طوریکه می بینید. اما از نگاه قدرت سلاح، سه هزار شتر را مجهز نموده بودند، سه هزار شتر بسیار زیاد است. و دو صد عدد اسپ. و هفتصد عدد زره را. و با لشکر پانزده نفر زن هم از زنان قریش رفته بودند. مقدم شان خانم اول مکه در آنوقت هند بنت عتبه بود، زن ابو سفیان. و همرایش خانم های رهبران بزرگ لشکر مکه

بودند، خانم صفوان بن أُميه، خانم عِکرِمه بن ابی جهل، خانم الحارث بن هشام و غیر شان پانزده نفر زن از زنان مکه ای مکرمه رفته بودند. و به اضافه ای تمام این همه، جنگ اعلامی بزرگی را هم در تمام جزیره ای عربی براه انداختند. مردم را برای جنگ با مسلمانان تشویق می کردند. و قیادت این حمله را ابو عَزّة الجُمَحي به عهده داشت، اسیری که رسول الله (ص) در غزوه ای بدر او را اسیر گرفته بودند و او را بدون فدیه رها کردند. و از او عهد گرفته بودند که نه با مشرکین در جنگ بر ضد مسلمانان شرکت کند و نه آنها را تشویق کند. و حالا او عهد را می شکند و تمام عرب را بر ضد مسلمانان دعوت و تشویق می کند، و این موقف ابی عَزة در جنگ أُحد بخودش بر خواهد گشت طوریکه خواهیم دید انشاء الله.

قیادت عمومی طوریکه گفتیم بدست ابی سفیان بود. قائد های اسپ سواران خالد بن ولید و عِکرمه بن ابی جهل بودند. و بیرق با بنی عبدالدار بود. این بود آمادگی لشکر مکه. و با اینکه این آمادگی آمادگی بزرگی بود، الا اینکه چنین تصور می شد که این جنگ برای مسلمانان آسانتر بود نسبت به جنگ بدر. چرا؟ بخاطریکه اولاً قریش اکثر قائد های یا رهبران خود را از دست داده بودند. یعنی این لشکر از اسمای بسیار بزرگی در تاریخ مکه خالی است. در آن نه الولید بن المغیره است، و نه ابو جهل و نه عُتبه بن ابی مُعَیط و نه النضر بن الحارث، و نه أميّة بن خلف است. مقتولین بدر بسیار زیاد است. لشکر از همه ای اینها خالی است.

استقبال مسلمانان برای اعلان جنگ توسط قریش

چیز دوم اینکه مسلمانان از موضوع جنگ خبر داشتند و به آن آمادگی می گرفتند. خبر از مکه فوراً به مدینه منوره رسید. رسول الله (ص) برای آمادگی وقت داشتند تا با آمادگی مقاتل (یعنی جنگجویان) آماده شوند و نه با آمادگی مسافر طوریکه در بدر آمادگی شان بود. پس مسلمانان فرصت این را داشتند تا خود را مجهز کنند. چیز سوم اینکه جنگ در مدینه یا در اطراف مدینه ای

منوره بود. یعنی اگر مشرکین بخواهند داخل جنگ شوند، باید پنجصد کیلو متر به مدینه ای منوره سفر کنند، راه بسیار زیاد طویل و در صحرا، لشکر سه هزار نفر هستند. ممکن بالای لشکر مشقت وارد گردد. در حالیکه مسلمانان از مدینه ای منوره به أُحُد یا اطراف آن خارج خواهند شد حَسَب انتخاب جای، تمام راه از مدینه ای منوره پنج یا ده یا بیست کیلو متر خواهد بود. پس وضع در نسبت مسلمانان راحت بخش است.

چهارم و بسیار مهم و آن حالت معنوی آنها است. هر دو گروه بسیار زیاد فرق دارند. حالت معنوی مسلمانان در آسمان بلند است، در حالیکه حالت معنوی کفار بسیار خراب است. نه تنها شکست بدر، بلکه در خلال سال گذشته بیشتر از یك بحران از سر شان گذشته است. و آخرین بحران شان بحران سریه ای زید بن حارثه بود که اگر بیاد داشته باشید در باره ای آن در درس گذشته صحبت کردیم. در آن سریه قافله از نزد صفوان بن أُمَیه گرفته شد و در آن بضاعت به قیمت پنجصد هزار دینار موجود بود. طبعاً آن ضربه ای طاقت فرسای بود برای قریش، و خصوصاً در حالتیکه این قافله در مسافه ای بسیار دوری از مدینه ای منوره بود، با آنهم مسلمانان توانستند اختیار آنرا بدست بیآورند، که کفائت عسکری و مخابراتی قدرت اسلامی را در مدینه ای منوره تصدیق می کند. و آن بلا شك روحیه ای لشکر مکی را ضعیف کرده است. این عوامل طوریکه می بینید همه طوری می نگارد، که لشکر مسلمین دارای برتری و توانائی و قوت بیشتر است، اگر چه که تعداد لشکر اسلامی طوریکه بعداً خواهیم دید، نسبت به تعداد لشکر مکی کمتر است. لاکن عوامل نصر آن بیشتر است.

رسول (ص) طوریکه گفتیم می دانستند که لشکر مکه برای برآمدن آمادگی می گیرند. پس بسرعت برای شوری اجتماع نمودند. و توجه کنید اگر باهم به صفات لشکر منتصر که در بدر بود مراجعه کنیم، در می یابیم سبحان الله، که یکی آن و دو وسه آن و ده آن، همه ای صفات در لشکر أُحد

تکرار شد وقتیکه از مدینه به أُحُد خارج شدند. طبعاً طوریکه می دانید بعداً در نقطه ای یا در دو نقطه ها اختلاف بمیان می آید، لاکن تا اینوقت لشکر اسلامی دقیقاً طوری پیش میروند که در بدر پیش می رفتند.

چیز اول شوری بود، با همدیگر یکجا شدند و مجلس شوری را اخذ نمودند. قبل از اینکه به کدام طریق جنگ فکر کنند، اولین چیزی که آنها تصمیم آنرا گرفتند ، گرفتن أمنیت مدینه ای منوره بود. پس اولاً فرقه ای را برای حمایت رسول الله (ص) ترتیب دادند. طبعاً رسول الله (ص) حدف قرار گرفته شده اند. ممکن هر جریمه ای برای از بین بردن ایشان صورت بگیرد (ص)، و طبعاً آن بالای مدینه ای منوره اثر وارد خواهد کرد. پس فرقه ای را برای حمایت رسول (ص) درست نمودند، و در رأس این فرقه کِبار أَوس و خَزرَج بودند. سعد بن مُعاذ، و سعد بن عبادة، و أُسید بن حُضَیر، طبعاً آنها قوی ترین فرقه های اسلامی بودند. و وظیفه ای ایشان احاطه نمودن خانه ای رسول الله (ص) و مسجد نبوی بود، و تقریباً در هر وقت و در هر جای همرایشان می بودند.

دوم فرقه ای دیگری را ترتیب نمودند برای مَداخِل (یعنی دروازه های دخولی) مدینه ای منوره، تا مسلمانان شب یا روز غافل گیر نشوند. سوم اینکه گشت و گذار های مراقبتی را در اطراف مدینه ای منوره براه انداختند، برای اطلاع حاصل کردن جای لشکر مشرك و طرح ها و تحرکات شان. چهارم اینکه همه، همه در مدینه ای منوره. از أوس و خزرج و مهاجرین تحرك نمی کردند مگر با سلاح. حتی در اثنای نماز سلاح دایماً همرایشان می بود. و طبعاً همچنان این برای ما نقطه ای بسیار مهمی را از نقاط نصر و صفات لشکر منتصر واضح می سازد، و آن صفت خوب آمادگی گرفتن است. مخابرات قوی، بدست آوردن اخبار، حصار، حمایت قوی برای رسول الله (ص)، و حمایت قوی برای شهر، و آمادگی کامل برای جنگ.

و بعداً فکر کردند که چه کنیم. چه موقفی را اختیار کنیم؟ آیا در خارج مدینه در مقابل شان خارج شویم، یا منتظر آمدن شان در مدینه باشیم؟ در کجا جنگ کنیم؟ زمین جنگ را ما انتخاب کنیم یا دشمن ما انتخاب کنند؟ قبل از اینکه تصمیم بگیرند، رسول الله (ص) برایشان خوابی را قصه نمودند و گفتند: "إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ وَاللَّهِ خَيْرًا؛ رَأَيْتُ بَقَرًا يُذْبَحُ، وَرَأَيْتُ فِي ذُبَابِ سَيْفِي ثُلْمًا (یعنی رأیت في حد سیفي خَدشاً أو کَسراً)[۱] وَرَأَيْتُ أَنِّي أَدْخَلْتُ يَدِي فِي دِرْعٍ حَصِينَةٍ"[۲].

من والله خیری را دیدم؛ گاوی را دیدم که ذبح می شد، و در حدی از شمشیرم خدشه یا کسر را دیدم، (یعنی در حدی از شمشیرم درز یا شکستگی را دیدم) بعداً گفتند، و دیدم که دستم را در زرهِ محصون داخل کردم. پس رسول الله (ص) سه چیز را دیدند، اولاً دیدند که گاوی ذبح می شد، آنرا تعبیر نمودند که بعضی از اصحاب شان به قتل خواهند رسید. و چیز دوم را دیدند که در شمشیر شان درز یا شکستگی بوجود می آید، پس آنرا تعبیر نمودند که کسی از اهل بیت شان مصاب خواهد شد، کشته خواهد شد.

و چیز سوم اینکه، دیدند که دست خود را در زرهِ محصون داخل می کنند. پس زره محصون را به مدینه ای منوره تعبیر نمودند. یعنی ایشان در داخل مدینه ای منوره جنگ خواهند کرد. لاکن وقتیکه ایشان این خواب را ذکر نمودند، نگفتند که این یك تصمیم است، و باید حتماً با آن عمل کنیم. لاکن آنرا برایشان بخاطر رأی شان عرض نمودند تا با آنها أُنس نمایند. بخاطریکه اگر وحی می بود، جائز نمی بود که در آن موضوع با صحابه مشوره می نمودند. لاکن دیدند که موضوع به شورای ترك داده شده است، به رأی مردم ترك داده شده است. پس این رأی شان بود. از دور اشاره می کردند که ترجیح می دهند که در داخل مدینه جنگ کنند. بلکه بعداً ایشان با این رأی تصریح نمودند و گفتند: "يُقَاتِلُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَفْوَاهِ الأَزِقَّةِ، وَالنِّسَاءُ مِنْ فَوْقِ الْبُيُوتِ".

مسلمانان در دهانه های کوچه ها خواهند جنگند، و زنان در بالای خانه ها. یعنی اگر ایشان (ص) و لشکر در داخل مدینه ای منوره باقی بمانند، لشکر قریش به داخل شدن در مدینه ای منوره مجبور می شوند. و جنگ جنگ سرك ها خواهد بود، و آن جنگ بالای لشکر مهاجم بسیار مشکل خواهد بود. لاکن اکثر مسلمانان رأی دیگری داشتند. اکثر مسلمانان، و خصوصاً کسانیکه در جنگ بدر شرکت نکرده بودند، در شوق جنگ با مشرکین در خارج مدینه ای منوره بودند. حتی یکی از ایشان گفت:

یا رسول الله، کنا نتمنی هذا الیوم وندعو الله، فقد ساقهُ إلینا وقَرُب المسیر، اخرج إلى أعدائنا لا یرون أنا جَبُنَّا عنهم". ما در تمنای این روز بودیم و از الله آنرا می خواستیم و آنرا برای ما فرستاده است و مسیر اش نزدیک شده است. بسوی دشمنان ما خارج شوید تا ما نزد شان بزدل معلوم نشویم. و سبحان الله شدید ترین شوق را در خارج شدن حمزة بن عبد المطلب (رض) داشت و کلام عجیبی را به رسول الله گفت، گفت: "والذي أنزل علیك الکتاب، لا أَطعَمُ طعامًا حتى أُجالِدَهُم بسیفي خارج المدینة"[۳].

قسم به کسی که به حق بالایتان کتاب را نازل فرموده است، طعامی نخواهم خورد تا با شمشیر خود در خارج مدینه با آنها مجادله نکنم. پس اکثر مردم بر این رأی بودند، و جز از تعداد کمی از صحابه کسی بر رأی رسول (ص) نبود، از آنها یکی شان عبدالله بن أُبَي بن سلول بود. و طبعاً طوریکه می دانید عبدالله زعیم منافقین بود. و با رأی رسول (ص) بخاطر این موافق نبود که او بر رأی شان قانع باشد، و لاکن بخاطر اینکه در داخل مدینه ای منوره، فرار کردن برایش آسان باشد. هر کس در کوچه ها جنگ می کند، پس گریز کردن از جنگ برایش آسان می بود.

لاکن رسول الله (ص) در آخر بر رأی شوری تنازل نمودند حتی اگر مخالف رأی شان هم بود. حتی اگر در خواب شان تعبیری هم بود که کسی از اصحاب ایشان کشته خواهد شد، و یکی از اهل بیت ایشان مصاب خواهد شد، و اینکه بهتر خواهد بود که در داخل مدینه ای منوره جنگ کنند.

لاکن وقتیکه دیدند که تمام این همه از رب العالمین سبحانه و تعالی وحی نشده است، بخاطر رأی اغلب مردم از رأی خود تنازل نمودند. و تصمیم گرفتند تا جنگ با مشرکین در خارج مدینه ای منوره صورت بگیرد. رسول (ص) امامت نماز جمعه را نمودند. و برایشان وعظ نمودند و آنها را به کوشش و جهد امر نمودند. و به پیروزی آنها را بشارت دادند اگر آنها صبر کنند و به منهج الله عز و جل و امر نبی اش باشند (ص).

و براستی مردم در خارج شدن خوش شدند، و با نشاط مجهز شدند. و رسول الله (ص) بعد از اینکه نماز عصر را خواندند در آنروز، روز جمعه، و آن ششم شوال بود، اهل العوالی را و اهل مدینه را بسیج نمودند، و اصحاب را جمع نمودند، رضی الله عنهم اجمعین، و شخصاً شروع نمودند به آمادگی گرفتن برای جنگ، پس ابابکر و عمر را به خانه ای خود بردند تا لوازم جنگ را برای شان مجهز نمایند. و خود شان هم لوازم جنگ را به تن کردند. دو زره را به تن نمودند و شمشیر خود را گرفتند.

قبل از اینکه از خانه ای خود خارج شوند مهاجرین و انصار اجتماع کردند، و سعد بن معاذ و أُسَید بن حُضَیر برایشان گفتند: "استکرهتم رسول الله علی الخروج، فرُدُّوا الأمر إلیه" رسول الله (ص) را به رفتن مجبور کردید، پس موضوع را به خود ایشان بگذارید. صحابه مشکلی را احساس کردند. رأی تمام صحابه مخالف رأی رسول الله (ص) بود. و رسول (ص) اگر چه در این موضوع به شوری اجازه دادند، الا اینکه ایشان رسول هستند (ص). و همه می دانستند که رأی ایشان مُحکم ترین و عالم ترین و افضل رأی هاست. پس مردم شرمیدند که با رسول الله (ص) مخالفت کنند. مردم ترسیدند که شاید با رسول (ص) مخالفت کرده باشند.

پس موضوع را بار دیگر به خود شان می گذاریم. وقتیکه رسول الله (ص) خارج شدند در حالیکه لباس جنگ به تن داشتند، برایش گفتند: "یا رسول الله، ما کان لنا أن نخالفك، فاصنع ما شئت، إن أحببت أن تمکث بالمدینة فافعل".

یا رسول الله، ما نباید با شما مخالفت می کردیم، بکنید هر چه می کنید، اگر دوست دارید در مدینه باشید پس همانطور کنید. لاکن رسول الله (ص) خلاص، تصمیم گرفته اند، و لباس جنگ را پوشیده اند، و مردم برجنگ اتفاق نموده اند، پس کلام زیبائی را برایشان گفتند. گفتند: "مَا يَنْبَغِي لِنَبِيٍّ إِذَا لَبِسَ لَأْمَتَهُ -درع الحرب- أَنْ يَضَعَهَا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَدُوِّهِ"[٤] برای یك نبی مناسب نیست که وقتیکه لباس جنگ را به تن کرد، دوباره آنرا بکشد تا که الله بین او و دشمن اش حکم کند. و آن یك چیز بسیار مهم را برای ما واضح می سازد، حسم و عدم تردد را (یعنی قاطعانه تصمیم گرفتن و دو دلی نکردن). و این هم اگر فکر کنید صفت بسیار زیاد مهمی از صفات لشکر منتصر است. طبعاً طوریکه می گفتیم از صفات بسیار مهم لشکر منتصر تشویق و رغبت دادن به جنت است. و رسول الله (ص) مسلمانان را در خطبه ای جمعه تشویق نمودند و وقتیکه برای نماز عصر خارج شدند آنها را تشویق نمودند.

و وقتیکه مردم ندای جهاد في سبیل الله را شنیدند، از هر جای خارج شدند. حتی طوریکه می دانید حنظله بن ابي عامر که تازه در همان روز عروسی نموده بود فوراً بدون تردد خارج شد (رض). یعنی مردم در أحُد واقعاً بخاطر رضای عز و جل خارج شده بودند. و آن عموم لشکر مسلمانان بود. جز طبعاً طائفه ای منافقین که در داخل لشکر مسلمان بودند و خواهیم دید که موضوع شان از چه قرار بود.

آمادگی قوی برای غزوه ای أُحُد

و رسول الله (ص) شروع نمودند به مجهز نمودن لشکر خود. لوازم جنگ شان را تسلیم نمودند و صفوف را برابر نمودند تا در حالت آماده باش از مدینه ای منوره خارج شوند. پس چند نفر را مجهز نمودند؟ هزار نفر جنگجویان را در مدینه ای منوره مجهز نمودند. طبعاً این رقمی در اثنای خروج از مدینه ای منوره بود، و در اثنای راه طوریکه خواهیم دید بعض تخلفات بوجود خواهد آمد. و مُصعَب بن عُمَیر

(رض) را در رأس فرقه ای مهاجرین قرار دادند، و در فرقه ای أَوس أُسَید بن حُضَیر (رض) را قرار دادند.

و اگر فکر تان باشد چون أُسَید بن حُضَیر در غزوه ای بدر شرکت نکرده بود، بعد از غزوه ای بدر به رسول الله (ص) گفت اگر می دانستم که برای جنگ خارج شده بودید همرایتان خارج می شدم. و رسول الله (ص) برایش گفتند راست می گوئی. و امروز برای جهاد في سبیل الله می رود تا مراد خود را تحقق بدهد، و رسول الله (ص) او را در رأس فرقه ای أَوس قرار دادند. و در فرقه ای خَزرَج الحُباب بن المِنذر را قرار دادند که کفائت خود را در روز بدر ثابت نموده بود.

و رسول الله (ص) لشکر را با صد زِرِه مجهز نمودند، و در این جنگ هیچ اسپی نبود. مسلمانان در آنوقت بسیار فقیر بودند. کسی از ایشان اسپی نداشت بجز از تعداد بسیار کمی. در غزوه ای أُحُد در صحیح ترین روایات هیچ اسپی نبود. بعضی روایات می گوید که نزد مسلمانان پنجاه اسپ بود. لاکن این روایات غیر صحیح است. پس می بینیم که آمادگی رسول الله (ص) برای لشکر در جنگ أُحُد به قدر توانائی ایشان بود. قدرتی را که می توانستند برایشان آماده ساختند (ص). با شروع نمودن مخابرات سلیم، و حمایت مدینه ای منوره، و تجهیز لوازم جنگی بقدر توانائی از نگاه افراد و از نگاه سلاح، با همین آمادگی خوب خارج شدند (ص).

همچنان قیادت فرقه ها را در این جنگ به بزرگ مردان جنگی اسلامی مانند مُصعب بن عُمَیر و أُسَید بن حُضَیر و الحُباب بن المِنذِر و دیگر از رهبران صحابه سپردند. و اطفالی را که در غزوه ای أُحُد جنگ کرده نمی توانستند رد کردند (ص). عبدالله بن عمر را رد کردند، و قبلاً در غزوه ای بدر هم او را رد کرده بودند. و زید بن أَرقَم را رد کردند. و زید بن ثابت را رد کردند. و ابا سعید الخُدری را رد کردند، و أُسامه بن زید را رد کردند، رضي الله عنهم اجمعین. همه ای اینها سن هایشان به درجه ای خورد بود که جنگ برایشان اجازه داده نشد. و آن طوریکه می بینیم سپردن کار به اهل اش است.

همین کار در بدر هم شده بود. و امروز آنرا با کسانیکه در لشکر أُحُد شرکت می کنند منطبق می بینیم.

و همان حکایتی را که در بدر دیدم که رسول الله (ص) یکی از مشرکین را گفتند لاَ أَسْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ"[٥] که از مشرك کمك نمی خواهم، در غزوه ای أُحُد هم تکرار شد. فرقه ای خوب مسلحی برای اشتراك نمودن با مسلمانان در جنگ أُحُد آمد، و رسول الله (ص) در باره ای آن پرسیدند، پس برایشان گفتند که این فرقه از یهود های هم پیمانان خَزرَج هستند. یعنی از قدیم با خَزرَج احتلاف داشتند و می خواهند در جنگ همرایشان یکجا بجنگند. اجازه ای جنگ را ضد مشرکین می خواهند. پس رسول الله (ص) پرسیدند: هَل أَسلَموا؟ آیا مسلمان شده اند؟ گفتند نه، پس رد کردند (ص) و گفتند: قُولُوا لَهُمْ: فَلْيَرْجِعُوا، فَإِنَّا لاَ نَسْتَعِينُ بِالْمُشْرِكِينَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ"[٦]. برایشان بگوئید: برگردند، ما از مشرکین علیه مشرکین کمك نمی خواهیم.

یعنی همان نظام. کاملاً همین حکایت با لشکر بدر بود وقتیکه به جنگ میرفتند، چنین تصور می شود که این لشکر نتایج مانند بدر را تحقق خواهد داد. و براستی خواهیم دید که تا وقتیکه این لشکر بر این صفات محافظت می کند همان نتایج را تحقق می دهد، و این سنت الهی است.

رمز بسیار مهم دیگری را هم از رموز لشکر منتصر در غزوه ای أُحُد دیدیم، و آن اعتماد کردن بالای جوانان بود. طبعاً لشکر أُحُد همان لشکر بدر بود، به اضافه ای بعض مردمان دیگر. لاکن حکایتی موجود است که برای ما روشن می سازد که چطور جوانان در جنگ أحد شرکت می کردند. روی رافع بن خدیج عندما لم يجزه النبي ، فَقَالَ ظُهَيْرُ بْنُ رَافِعٍ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنّهُ رَامٍ. وَجَعَلْت أَتَطَاوَلُ وَعَلَيّ خُفّانِ لِي، فَأَجَازَنِي رَسُولُ اللهِ ، فَلَمّا أَجَازَنِي قَالَ سَمُرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ لِرَبِيبِهِ مُرَيّ بْنِ سِنَانٍ الْحَارِثِيّ –وَهُوَ زَوْجُ أُمّهِ–: يَا أَبَتِ، أَجَازَ رَسُولُ اللهِ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ وَرَدّنِي، وَأَنَا أَصْرَعُ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ. فَقَالَ مُرَيّ بْنُ

سِنَانٍ الْحَارِثِيِّ: يَا رَسُولَ اللهِ، رَدَدْتَ ابْنِي وَأَجَزْتَ رَافِعَ بْنَ خَدِيجٍ، وَابْنِي يَصْرَعُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ : "تَصَارَعَا". فَصَرَعَ سَمُرَةُ رَافِعًا، فَأَجَازَهُ رَسُولُ اللهِ [٧].

رسول الله (ص) رافع بن خُدَيج (رض) را بخاطر توانائی اش در تیر اندازی اجازه دادند. رافع طفل کوچکی بود، سیزده یا چهارده سال عمر داشت، و سَمُره بن جُندُب (رض) را اجازه ندادند بخاطریکه او کوچك بود، لاکن توانائی تیر اندازی را نداشت در آنچه که رسول الله (ص) می دیدند. پس یکی شان را اجازه دادند و دیگر اش را رد کردند. و سبحان الله دوم آمد و او سَمُره بود و گفت یا رسول الله! من نسبت به رافع قویتر هستم من او را در مقابله مغلوب کرده می توانم. پس رسول الله (ص) امر نمودند که در مقابل شان مقابله کنند، میخواهند قدرت عسکری شان را معلوم نمایند. پس مقابله کردند و واقعاً سَمُره غالب شد، پس رسول (ص) او را اجازه دادند. یعنی کسانیکی در جنگ أُحُد شرکت می کردند قدرت جنگی شان امتحان مهمی بود.

و طوریکه می بینیم، در أُحد ایمان به الله عز و جل و ایمان به رسول کریم اش موجود بود، و ایمان به روز قیامت و شوق به جنت و به مرگ في سبیل الله، موجود بود. و حسم و عدم تردد، و آمادگی خوب، و سپردن کار به اهل اش، و قیمت جوانان و شوری و أُخوت، تقریباً تمام چیز هائیکه در بدر موجود بود، در أُحُد هم موجود بود. پس لشکری به این شکل منتصر خواهد شد. و رسول الله (ص) برایشان گفتند که اگر بر این منهج باقی بمانید منتصر خواهیند بود. این بشارتی از رب العالمین سبحانه و تعالی به تمام کسانی است که این مبادئ را اتخاذ می کنند.

انسحاب (یعنی عقب نشینی) منافقین

و لشکر اسلامی خارج شدند و در راه بسوی أُحُد روان شدند. چون می دانستند که لشکر مشرك نزدیك کوه أُحُد مُعَسکر شده اند. و رسول الله (ص) بقدر توانائی کوشش نمودند تا در اثنای سیر

نمودن خود را پنهان نمایند. و از راه مزرعه های می رفتند که در اطراف مدینه ای منوره بود، تا که از طرف لشکر مشرك دیده نشوند. و به منطقه ای أُحُد رسیدند. و از دور لشکر مشرك را دیدند. و آنها در مسافه ای بسیار نزدیك از میدان معرکه هستند که چیز بزرگی اتفاق افتاد. در داخل لشکر مسلمان تمرُد (یعنی یاغیگری و شورش) به میان آمد. عبدالله بن أُبَي بن سَلول منافق برخاست، و گفت من در أُحُد برای جنگ موافق نیستم، رأیم این بود که در مدینه ای منوره جنگ کنیم. من جنگ نمی کنم، من به مدینه ای منوره بر می گردم، و نه تنها خودم، بلکه با تمام مردمی که تابع من هستند. چند نفر تابع اش بودند؟ سه صد نفر. یا الله! سی فیصد لشکر. لشکر کفار سه هزار نفر هستند و لشکر مسلمانان هزار نفر. لشکر مسلمانان اصلاً بسیار کمتر از لشکر کفار بودند. و سه صد نفر دیگر ایشان هم از میدان معرکه انسحاب کردند.

عبدالله بن حَرام (رض) پدر جابر بن عبدالله رضی الله عنهم اجمعین در مقابل منافقین ایستاد شد در حالیکه آنها میدان معرکه را ترك می گفتند، بقدر توانائی خود برایشان می گفت: تعالَوْا قاتلوا في سبیل الله أو ادفعوا". بیآئید، في سبیل الله جنگ کنید، یا دفع کنید. گفتند: "لو نعلم أنكم تقاتلون لم نرجع". نمی دانیم که جنگ است یا نه. و چند بار همرایشان کوشش کرد، ولی قبول نکردند، پس برایشان گفت: "أبعدكم الله أعداء الله! فسیغني الله عنكم نبیه. الله شما دشمنان الله را دور کند! الله نبی خود را از شما بی نیاز خواهد نمود. و قول الله عزو جل نازل شد: {وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لاَتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ} و تا متمیز سازد آنان را که منافق شدند و گفته شد ایشان را بیائید بجنگید در راه خدا یا دفع کنید کافران را گفتند اگر می دانستیم جنگ کردن هر آئینه پیروی شما می کردیم این گروه آنروز بسوی کفر نزدیک تر بودند نسبت به ایمان می گویند بدهان های خویش آنچه نیست در دل های ایشان و خدا دانا تر است بآنچه می پوشانند [آل عمران: ١٦٧].

کسی شاید فکر کند که این خساره ای بزرگی بود برای لشکر اسلامی، لاکن بر عکس و خواهرانم، الله عز و جل در وصف حال منافقین فرمود: {لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَلأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ (و توجه کنید که چه می فرماید) وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} اگر می آمدند میان شما نمی افزودند در حق شما مگر فساد را و البته می تاختند میان شما فتنه جویان در حق شما (و توجه کنید که چه می فرماید) و میان شما سخن شنوانند از ایشان و خدا داناست به ستمگاران [التوبة: ٤٧].

یعنی وجود منافقین در داخل صف مسلمان خطر بسیار زیاد بزرگی است. نه تنها بخاطر اینکه چشمان شان بالای مسلمانان باز می باشد یا آنها را به نظریات فاسد خود می کشانند، بلکه در داخل لشکر مسلمان بعض شُبهات را براه می اندازند و بعضی مسلمانان صادق را در موضوع جنگ در تردد می اندازند. و آن سبحان الله همین چیزی بود که در غزوه ای أُحُد رخ داد.

این کلماتی را که عبدالله بن أُبَي در میدان معرکه یا کمی قبل از داخل شدن به میدان معرکه گفت، بالای دو طائفه ای از مسلمانان صادق و مؤمن تأثیر نمود. طائفه ای از أَوس و طائفه ای از خَزرَج. بنی حارثه از أَوس و بنی سَلَمه از خزرج. این هر دو براستی گفتند باید بر گردیم. جنگ در مدینه بهتر است. لشکر ما کم است و لشکر آنها زیاد است. و به جدیت در باره ای برگشتن فکر می کردند اگر الله عز و جل آنها را با صدق ایمان شان ثبات نمی بخشید.

رسول الله (ص) و صحابه با آنها ایستاد شدند، و آنها را قناعت دادند تا در زمین معرکه در أُحُد باقی بمانند تا دیدار تکمیل گردد. و در حق شان قول الله عز و جل نازل گردید: {إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلاَ وَاللهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ} آنگاه که خواستند دو فرقه از شما که بزدلی کنند و خدا کار ساز ایشان بود و بر خدا باید توکل کنند مسلمانان [آل عمران: ١٢٢]. و طبعاً رب

ما فرمود واللّهُ وَليُّهُما، خدا کار ساز ایشان بود، بخاطریکه آنها براستی در زمین قتال ثابت ماندند و فرار نکردند.

۱أي كسرًا في حدِّ سيفه صلى الله عليه وسلم

المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، 2005م، ص227 [2]

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص227 [3]

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص228 [4]

رواه مسلم (1817) ترقيم عبد الباقي، والترمذي (1558) ترقيم أحمد شاكر، وحسنه الألباني في السلسلة الصحيحة [5] 1101)).

الزيلعي: نصب الراية لأحاديث الهداية، مؤسسة الريان للطباعة والنشر – بيروت/ دار القبلة للثقافة الإسلامية – جدة، الطبعة [6] .الأولى، 1997م، 423/3، 424

.الواقدي: المغازي، تحقيق مارسدن جونس، عالم الكتب، بيروت، 216/1 [7]

المباركفوري: الرحيق المختوم ص229.

(شروع أپ عهد مدنی ۳)

و رسول الله (ص) به زمین أُحُد داخل شدند. و به زمین به نظر عسکری دیدند، و شروع نمودند به طرح نمودن مُعَسکر خود در جای مناسب. و سبحان الله جائی را در منتهای نبوغ انتخاب نمودند. جائی را انتخاب نمودند که کوه أُحُد سمت عقب و سمت راست مسلمانان را حمایت می کرد. و این حمایت طبیعی عالی از سوی کوه أُحُد بود. و لشکر مسلمانان در جای نسبتاً مرتفع بودند، و لشکر مکی در جای پائین تری بودند. و طبعاً آن برای جنگ قدرت بزرگتری را مهیاء ساخت. و در زمین

معرکه کوه کوچکی را پیدا کردند که بعد از آن در تاریخ بنام (جبل الرماة) یعنی کوه تیر اندازی معروف شد.

و این کوه در طرف شمال لشکر مسلمان بود که ثغره (یعنی دهانه) ای تعبیر می شد که به ضد مسلمانان از آن استفاده شده می توانست. و لشکر مشرکین میتوانست از عقب بالای مسلمانان حمله کنند و مسلمانان را از عقب و از پیش محاصره کنند اگر مشرکین مسیر خود را تغییر بدهند. از اینخاطر رسول الله (ص) برای اینکه این نقطه ای حساس را در میدان جنگ تأمین نمایند، پنجاه نفر تیر اندازان ماهر را از اصحاب خود گرفتند و آنها را بالای آن کوه (کوه رماة) وظیفه دار قرار دادند، و به آنها امر دادند تا هجوم های اسپ سواران مشرك را از آن جلو گیری کنند. در رأس این پنجاه نفر صحابی جلیل عبدالله بن جُبَیر الدَّوسي البَدری (رض) بود، از بزرگترین صحابه ها و از ماهر ترین تیر اندازان در بین صحابه بود. و رسول الله (ص) برای او و برای فرقه ایکه همرایش بود بعض اوامر را ذکر نمودند.

اوامر قیادت عمومی در تیر اندازی

وقفه ای مهمی لازم است در باره ای اوامر رسول الله (ص) به قائد و فرقه ایکه برای این امر مکلف شده بودند. رسول الله (ص) این موضوع را به طریق فرید و مخصوصی گفتند. به طریقه ای گفتند که غلط فهمیدن آن نا ممکن بود. بیآئید آن کلام را بشنویم که رسول الله (ص) آنرا گفتند.

اولاً رسول الله (ص) قائد (عبدالله بن جُبَیر) را در مقابل پنجاه تیر انداز خطاب نمودند. برایش گفتند: "انْضَحْ عَنَّا الْخَيْلَ بِالنَّبْلِ" این جمله به تنهائی خود کفایت می کرد. خلاص، وظیفه در منتهای وضاحت است. وظیفه ات و وظیفه ای تیر اندازان منع نمودن اسپ سواران لشکر مشرکین از تغییر دادن مسیر شان بطرف لشکر مسلمانان است. نه از طریق قتال، بلکه از طریق (نَضح) یعنی تیر

اندازی از بالا ترین نقطه ای کوه. بخاطریکه اسپان مشرکین با اسپان مسلمانان مقابل نخواهند شد. مسلمانان درجنگ أُحُد اصلاً اسپ نداشتند. پس تیر اندازان نمی توانستند با این اسپ سواران مشرك با شمشیر های خود بجنگند. پس صد راه باید از طریق تیر اندازی صورت بگیرد. پس این امر در منتهای و ضاحت بود و کافی بود، لاکن رسول الله (ص) به آن اکتفاء نکردند. انْضَحْ عَنَّا الْخَيْلَ بِالنَّبْلِ، این توجیه اول بود. توجیه دوم، "لاَ يَأْتُونَ مِنْ خَلْفِنَا" از عقب ما نه آیند. از امر اول واضح است، که غرض عدم تغییر دادان مسیر شان بطرف لشکر اسلام است. لاکن موضوع را برایشان با تمام وجه آن واضح می سازند. "لاَ يَأْتُونَ مِنْ خَلْفِنَا" از عقب ما نه آیند. بعداً کلام عجیبی را گفتند، توجیه سوم، إِنْ كَانَتْ لَنَا أَوْ عَلَيْنَا، فَاثْبُتْ مَكَانَكَ. اگر برای ما با شد یا علیه ما باشد، جایت را محکم نگهدار. یا الله! مثل اینکه رسول الله (ص) تماماً همه چیزی را که بعد از آن در زمین معرکه اتفاق خواهد افتاد، می دیدند. و مردم را یکبار، دو بار، و سه بار تنبیه می نمودند. لَو کانت لنا، اگر پیروز شدیم، اَو علینا، یا شکست خوردیم، این کوه را ترك نکنید.

چیز چهارم، "لاَ نُؤْتَيَنَّ مِنْ قِبَلِكَ" مشاعر و احساسات و مسؤلیت بسیار بزرگ است. طوری نشود که تمام این مسلمانان جنگ را بخاطر پنجاه نفر تیر اندازان ببازند. لاَ نُؤْتَيَنَّ مِنْ قِبَلِكَ. این کلام برای قائد عبدالله بن جُبَیر (رض) در مقابل پنجاه نفر است. همه ایشان آنرا می شنوند. تنها این نبود. تیر اندازان را خطاب نموده و کلامی را در منتهای عجب برایشان گفتند سبحان الله، و این توجیه پنجم است. گفتند: إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ، فَلاَ تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ. سبحان الله! یعنی در حال شکست تلخ و قتل که مسلمانان در آن بطور کامل قتل شوند، و پرندگان پائین شوند و اجساد مسلمانان را بخورند، با وجود همه ای آن، جایتان را رها نکنید.

امر ششم، "وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَ وَطِئْنَاهُمْ، فَلاَ تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ" [١] یعنی در حال پیروزی کامل و لگدمال کردن شان و فرار کردن مشرکین، و اشغال کردن مُعَسکر مشرکین توسط مسلمانان، باز هم جایتان را رها نکنید. یاالله!

بعد از این همه، اگر مخالفتی صورت بگیرد، فکر می کنم قصداً صورت خواهد گرفت. و اگر مخالفت به امر رسول الله (ص) قصداً صورت گرفته باشد، نصر را ابداً توقع نداشته باشید. و همین را در جنگ أُحُد خواهیم دید. پس رسول الله (ص) این توجیهات واضح و روشن را به این فرقه ای پنجاه نفری تیر اندازان متوجه نمودند. و بار دیگر نزد لشکر خود رفتند (ص) تا آنها را برای جهاد في سبیل الله تشویق نمایند. و به جنت آنها را تذکر بدهند. بعداً ایشان را در رقابت نمودن بالای اعمال خیر و اعمال جهاد و اعمال جنگ تشویق نمودند. پس در بین شان نوعی بسیار مهمی از رقابت را بوجود آوردند.

رسول الله (ص) لشکر را برای معرکه تشویق می کنند

شمشیری از شمشیر های قوی را گرفتند (ص)، و آنرا بین صحابه بلند نمودند و گفتند"مَنْ يَأْخُذُ هَذَا السَّيْفَ بِحَقِّهِ؟" که این شمشیر را به حق اش می گیرد؟ این کلام را در بین مجموعه ای از جنگجویان شدید از مهاجرین و انصار می گویند. پس مردان برایشان بلند شدند. بیشتر از يك نفر. در بین آنها علی بن ابی طالب و زُبَیر بن العوام و عمر بن الخطاب بودند. و غیر شان و غیر شان بودند تا که ابو دُجانه (رض) بلند شد. ابو دُجانه بن خَرَشَه ای انصاری ماهی گیر بود. پس ابو دُجانه گفت: "ما حقُّه یا رسول الله؟" حق اش چه است یا رسول الله؟ گفتند: "أَنْ تَضْرِبَ بِهِ وُجُوهَ الْعَدُوِّ حَتَّى يَنْحَنِيَ" که با آن به روی دشمن بزنی تا که کج شود. یعنی تا آخر درجه جنگ کنی. "أَنْ تَضْرِبَ بِهِ وُجُوهَ الْعَدُوِّ حَتَّى يَنْحَنِيَ. پس ماهی گیر بن خَرَشَه با منتهای قوت گفت: "أنا آخذُهُ بحقهِ یا رسول الله" من آنرا به حق اش می گیرم یا رسول الله. پس رسول الله (ص) شمشیر را به همه کسانیکه قبلاً پیش شده بودند ندادند، و آنرا به ابی دُجانه (رض) دادند. ابو دُجانه شمشیر را گرفت. شمشیر را محکم گرفت و از

جیب خود دستمال سرخ راکشید و سر خود را با آن بسته کرد. پس انصار گفتند ابو دُجانه دستمال مرگ را به سر خود بسته کرد. این دستمال سرخ را وقتی به سر می کرد که مرگ می خواست. و مغرورانه شروع کرد به قدم زدن در صف، در بین صف مسلمانان و بین صف مشرکین در مقابل همه مردم. پس گفتند (ص): هَذِهِ مِشْيَةٌ يَكْرَهُهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ فِي هَذَا الْمَوْطِنِ" [۲] اینطور راه رفتن را الله و رسول اش دوست ندارد به جز از این محل. اینطور راه رفتن در محلی مستحب است که عزت و قوت را در مقابل کفار ظاهر بسازد. و بعداً خواهیم دید انشاء الله که ابو دُجانه با شمشیر رسول الله (ص) چه کرد. پس این لشکر مسلمان بود.

ابو سفیان لشکر مشرکین را تشویق می کند

از جانب دیگر در لشکر کافر هم تشویق کردن و به شور آوردن بود. ابوسفیان شروع نمود به ترتیب دادن لشکر خود. خالد بن ولید را در طرف راست قرار داد. و عِکرِمه بن ابی جهل را در طرف چپ و صفوان بن أُمَیه را در پیاده قرار داد. و طبعاً آنها از سوارکاران بزرگ در لشکر مشرك بودند. و عبدالله بن ربیعه را در رأس تیر اندازان قرار داد. و لواء (یعنی بیرق) را به بنی عبدالدار داد. طوریکه همه می دانیم بنی عبدالدار در تاریخ همیشه بیرق را حمل می کردند. چه قبل از اسلام، چه بعد از اسلام. در بدر هم آنرا حمل می کردند، و حالا در أُحُد هم آنرا حمل می کنند. لاکن ابوسفیان می خواهد تا بالای جوش و غیرت بنی عبدالدار تأثیر بیأندازد. پس برایشان کلامی در منتهای سختی را گفت. چه گفت؟ گفت: يا بني عبد الدار، قد وُلِّيتم لواءنا يوم بدر، فأصابنا ما قد رأيتم، وإنما يُؤتَى الناس من قِبل راياتهم، إذا زالت زالوا، فإما أن تكْفُونا لواءنا، وإما أن تخلوا بيننا وبينه فنكفيكموه.

او بنی عبدالدار، روز بدر بیرق خود را برایتان داده بودیم، و دیدید که به چه مصیبت گرفتار شدیم، و شما در شکست شریك بودید، اگر از بین رفت، همه از بین می رود، پس یا کفائت تان را نشان

بدهید، یا آنرا بما بگذارید تا کفائت آنرا نمائیم. طبعاً این کلام غضب و غیرت بنی عبدالدار را بر انگیخت و گفتند: "نحن نُسَلِم إليك لواءنا!! ستعلم غدًا إذا التقينا كيف نصنع"[٣]

ما لِواء خود را برای شما تسلیم کنیم؟ فردا وقتیکه روبرو شدیم خواهید دانست که چه می کنیم. و سبحان الله، براستی که در سخنان خود صادق بودند. و در نگهبانی لواء ثابت قدم ماندند. و تا به آخر در جنگ أُحُد برای دفاع آن در اطراف اش باقی ماندند طوریکه بیانش خواهد آمد انشاءالله. پس این کوشش بلند بردن همت لشکر مشرك بود توسط ابو سفیان بر ضد لشکر مؤمنین.

تنها آن نه، بلکه زنان هم شروع کردند به بر انگیختن شور و شوق مشرکین بر جنگ ضد مسلمانان. هند بنت عُتبه و دیگر زنانی که همرایش بودند ایستاد شدند، و لشکر مشرك را برای جنگ تشویق می کردند و در آن مورد برایشان اشعار می سرودند. طبعاً در کتب اشعار زیاد شان موجود است، لاکن مجال تفصیل آن در اینجا نیست. لاکن تمام این اشعار در ارتباط به علاقات دنیوی و زمینی و مادی بوده است. در حالیکه در جانب دیگر تشویق نمودن لشکر مسلمانان به جنت بود، و فرق بین دو مانند شب و روز است.

بعداً کوشش از جانب ابی سفیان برای جدائی آوردن در صفوف مسلمانان بود. چه کرد؟ برای انصار احوال فرستاد و برایشان گفت: "خلُّوا بيننا وبين بني عمنا وننصرف عنكم، لا حاجة لنا إلى قتالكم"[٤]

از بین ما و کاکا زاده های ما خارج شوید و ما از شما منصرف خواهیم شد، به جنگ با شما احتیاج نداریم. کوشش می کند که صف مسلمان را بشکنند. میخواهیم تنها با قریشی ها محاربه کنیم بس. علاقه ای ما بین أَوس و خزرج از مدت زمانی خوب است. نمی خواهیم با شما بجنگیم. لاکن این کلمات کجا در قلوب انصار موقع پیدا کرده می تواند رضی الله عنهم در حالیکه آنها عظیم ترین

مردمان در ایمان شان هستند؟ پس طبعاً انصار به منتهای عُنف و شدت جواب شان را دادند و آنچه را که شنیدند برایشان نا پسند بود. و وقت صفر نزدیك شد. و هر دو لشکر به هم دیگر نزدیك شدند.

ابو عامر فاسق و کوشش ناکام دیگر

قریش کوشش دیگری را برای شکستن صف مسلمانان براه انداختند. ابو عامر فاسق خارج شد، قصه اش را بیاد بیآورید، گفتیم که ابو عامر راهبی بود که به رسول الله (ص) کفر ورزیده بود.

و رسول الله (ص) او را به ابو عامر فاسق مسما نموده بودند. این مرد از مکه فرار نموده بود. و حالا با لشکر مکه آمده است تا با مسلمانان در جنگ أُحُد محاربه کند. پس ابو عامر هم کوشش کرد تا صف مسلمانان را بشکند. پس خارج شد و به قوم خود ندا کرد، او از أَوس بود. گفت: او مردم أَوس! من ابو عامر هستم، یعنی خود را به یاد شان می اندازد. طبعاً پسر اش حنظله بن ابی عامر در صف مسلمانان است، لاکن فرق زمین و آسمان بین دو موجود است. پس ابو عامر گفت: من ابو عامر هستم. پس گفتند: "لا أنعم اللهُ بك عینًا یا فاسق". نظر الله بالایت نباشد او فاسق!؟ سبحان الله، از اول قصه اش را می دانند، و تاریخ اش را می دانند. پس این کلمات را با منتهای قوت و منتهای قهر گفتند. پس گفت قوم ام بعد از من به شر مصاب شده اند. یعنی بعد از من تغییر کرده اند. و بعداً خواهیم دید که وقتیکه جنگ شروع می شود، این ابو عامر فاسق در صف کفار ضد مسلمین بسیار به شدت جنگ می کند، و سنگ بزرگی را بالای لشکر مسلمان می اندازد.

پس این کوشش دوم بود از طرف قریش تا صف مسلمانان را بشکند و لاکن ناکام گردید. و لشکر ها رو برو شدند. و کمی بعد جنگی از وحشتناك ترین جنگ ها در تاریخ مسلمین شروع خواهد شد، و این جنگ در اول شدیداً مشابه به جنگ بدر کبری بود که در دروس سابق ذکر آن گذشت.

لاکن سبحان الله، بعد از تغییرات بسیطی در صف مسلمان به نتائج بر عکس منتج شد طوریکه می دانید. تفصیلات و مانور هائیکه در زمین أُحُد واقع شد. و کوشش های که از طرف مشرکین و از طرف مسلمین بکار انداخته شد موضوع بسیار بزرگیست که به تفصیل احتیاج دارد. و از الله عز و جل می خواهیم که آنرا برای ما در دروس آینده مُیَسر بسازد. و أسألُ الله عز و جل أن یَجمَعَنا علی الخير دائماً و أن يُعَلِمَنا ما يَنفَعُنا و أن يَنفَعَنا بِما عَلَّمَنا، إنه وليُ ذلك و قادرٌ عليه، والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته

رواه البخاري (2874) ترقيم البغا، وأبو داود (2662) ترقيم محيي الدين. وانظر: المباركفوري: ١:
.الرحيق المختوم ص230

.ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص66، 67 :٢

.المباركفوري: الرحيق المختوم ص232 :٣

المباركفوري: الرحيق المختوم ص23 :٤